

## کاروش

### کوه‌گان ما

دهان تلخ نمی‌شود با شمشیر  
تلخ نمی‌شود با شلیک و فریاد و مشت  
تلخای جهان  
کلوی گوزنان نیست و دندان پلنگ  
و مرگ ماهی در حلق مرغان ماهی‌خوار مصیبت نیست  
تلخ  
عروسک‌هایی‌ست با شکم پر از تی-ان-تی  
که بر ویثنام ریخت  
بر کوچه‌باغ‌های فلسطین  
و مصیبت  
شادمانی کودکان ماست  
که دیده‌اند عروسکی بر خاک  
دویده‌اند با هلهله و لبخند.  
واقعیت رؤیای من است  
واقعیت رؤیای من است  
و خون رؤیای من، برگ‌تر از سبز  
و سبزتر از برگ گیاهان است  
که با دشنه تلکس خبرگزاری‌ها  
خنجر کلمات روزنامه  
نمی‌ریزد  
واقعیت خواب‌های من است  
آن‌جا، هیچ‌کس نمی‌داند که سیلی چیست؟

### و چاقو

شرمندۀ تیغش، نه  
آن‌جا، ترور نمی‌شود لبخند  
و شلیک نمی‌کنند به آرمان من  
کشته نمی‌شود سهراب  
تکه‌های تن کودکان بوسنی هرزه‌گوین  
در خواب‌های من، بازی‌گردند به گهواره  
و گریه‌ای نه از سر اندوه  
آن‌ها، بزرگ می‌شوند در خواب‌های من  
پیر می‌شوند در خواب‌های من  
و در خانه‌ای ساده  
بر سپید ساده، سبزی ساده  
کنار مردمی ساده  
با تعریف ساده‌ای از مرگ می‌میرند در خواب‌های من  
و دریغ هر صبح  
بیدار می‌شوم با صدای رادیو...  
در روزنامه می‌خوانم  
باز هم  
«تکه تکه شده‌اند  
کودکان فلسطین  
بوسنی  
هرزه‌گوین  
حتا در جزایر گل سرخ  
حتا سرزمین موز  
حتا تپه‌های چای...»  
این است که هر صبح  
به خودم در آینه می‌گویم نه، این رؤیاست  
واقعیت  
همان‌است که من دیده‌ام در خواب.

بیژن نجدی

## دو شعر از ناهید کبیری

### انار و شکوفه و زیتون،

این باغ را که با میخ  
به گوشه دیوار کوبیده‌اند  
نقشه جغرافیای سرزمین من است  
از پشت شاخه‌های زیتون که نگاه کنی  
سبز می‌شود  
از پشت شکوفه‌های سیب  
سفید  
و از پشت خوشه‌های رسیده انگور  
سرخ سرخ.  
سبز و سفیدش را داس‌ها  
هرس که نه!  
(...) از ریخته  
له کرده‌اند  
و خاک خیابان‌هایش لکه‌دار  
با دانه‌های انار  
که قطره  
قطره  
قطره  
از انقلاب  
تا  
آزادی..

### نگاهم کن

گیاه کوچک گمنامی هستم  
پشت اریب‌هشت پنجره‌ات  
نگاهم کن!  
تا پژمرده‌ام نکرده هنوز  
آفتاب تیز تیر ...

## جوابیه

ای جهانگیر صداقت فر ای مرد سخن  
کوهر شعر عزیز است تو میدانی و من  
ای رطب خورده مکن منع رطب یاران را  
لعبتی را که تو خود خواسته‌ای خود مشکن  
رشته ای را که به هم بافته ای پنبه مکن  
رأیتی را که برافراشته ای در مکن  
شاعران بلبل باغ ادب و معرفتند  
چه کند بلبل بیدل که فنالد به چمن  
هر که از مزرع سبز فلک الهام گرفت  
فکر بگرش شود از بار سخن آبستن  
مولوی را نتوان گفت که خاموش نشین  
شاملو را نتوان گفت که بر بند دهن  
نتوان گفت به پروین که مبین گوهر اشک  
نتوان گفت به سیمین که مگو شعر وطن  
نتوان گفت به اخوان که زمستان مسرای  
به سعیدی نتوان گفت که فریاد مزین  
شعر اگر ناب بود کهنه و نو هر دو خوش است  
راز داس مه نو هیچ نگشته است کهن  
تو هم ای دوست بگو شعر و بخوان بر دگران  
صبر بسیار ندارد فلک پرویزن

### محمد ریاضی کرمانی

کانزاس : ژوئن ۲۰۱۰

گیرم که ز مال و زر کسی قارون شد مرگ است ز پی!  
یا آن که به علم و دانش افلاتون شد کو حاصل وی؟  
اندوخته ام ز کف همه بیرون شد کو ناله نی؟  
ز اندیشه کونن دلم پر خون شد کو ساغر می؟

### مشتاق اصفهانی